

چگونه بورژوازی از مرتدان استفاده می کند

ایستگاههای رادیویی ما از پخش پیام هایی که از کارنارون (بریتانیا)، پاریس و دیگر مراکز اروپائی می رسند، جلوگیری می کنند. امروزه پاریس مبدل به مرکز اتحاد امپریالیستی جهان شده و از اینرو پیام های رادیویی آن از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چند روز پیش، در سیزدهم سپتامبر، ایستگاه رادیویی دولتی این مرکز امپریالیسم جهانی خبر انتشار یک کتاب جدید ضد بلشویکی تألیف کارل کائوتسکی^(۱)، مرتد مشهور و رهبر انترناسیونال دوم را پخش کرد.

میلیونرها و مولتی میلیونرها هیچ وقت ایستگاه رادیویی دولتی خودشان را بخاطر هیچ و پوچ مورد استفاده قرار نمی دهند. آنها لازم دانستند که جنگ صلیبی تازه کائوتسکی را تبلیغ بکنند. این آقایان مجبور هستند که برای جلوگیری از موج رو به رشد بلشویسم، به هر چیزی چنگ بزنند - حتی به یک گاه ناچیز، حتی به کتاب کائوتسکی. ما تشکرات صمیمانه خودمان را بخاطر کمک میلیونرهای فرانسوی به ما در امر تبلیغات شکوهمند بلشویکی و مسخره ساختن ضد بلشویسم هرزه کائوتسکی نثار آنها می کنیم.

امروز، هیجدهم سپتامبر، من شماره ۷ سپتامبر Vowarts، روزنامه سوسیال شوینیستهای آلمانی و قاتلان کارل لیکنشت^۱(۲) و روزا لوکزامبورگ^۲(۳)، را دریافت کردم. فریدریک استامپفر^۳ در این روزنامه مقاله ای درباره کتاب جدید کائوتسکی (تروریسم و کمونیسم) نوشته و در آن چندین عبارت و قطعه از کتاب نقل کرده است. هنگامی که ما مقاله استامپفر و پیام رادیویی پاریس را مقایسه می کنیم، متوجه می شویم که اساس این پیام را به احتمال خیلی زیاد، مقاله استامپفر تشکیل می دهد. کتاب کائوتسکی از طرف شیدمانها^۴ و نوسکه ها^۵ یعنی محافظان بورژوازی آلمان و قاتلان کمونیستهای آلمانی، و از طرف آنهایی که در مبارزه با کمونیسم بین المللی به صفوف امپریالیستهای آنتانت پیوستند، مورد تحسین قرار گرفته است. یک نمایش بی نهایت آموزنده! و موقعی که من (در کتابم موسوم به «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد») کائوتسکی را به عنوان چاکر بورژوازی توصیف کردم، منشویکهای ما یعنی آن نمایندگان برجسته انترناسیونال برن(زرد)^(۴)، نتوانستند کلمات به قدر کافی محکم برای بیان خشمشان بیابند.

ولی، حضرات محترم این علیرغم آزردهی خاطر شما، یک واقعیت است. شیدمانهای Vowarts و میلیونرهای آنتانت هنگامی که دست به تمجید کائوتسکی می زنند و او را بمثابه سلاحی در مبارزه بر علیه بلشویسم جهانی بلند می کنند، بطور یقین با من همکاری نمی کنند. در خصوص بورژوازی، کائوتسکی - حتی اگر او باور نکرده و مطابق میلش نباشد - مهر تأییدی بر آنچه که من او را توصیف کرده بودم، زده است.

۱ - Karl Liebknecht

۲ - Rosa Luxemburg

۳ - Friedrich Stampfer

۴ - Scheidmanns

۵ - Noskes

بعضی از «رعد آسا» ترین افتراهای او بر علیه بلشویکها نشان خواهد داد که تا چه حد او در ارتدادش از سوسیالیسم و انقلاب پیش رفته است، ارتدادی که خودش را پشت نام مارکسیسم پنهان کرده است.

استامپفر می نویسد: «کائوتسکی به تفصیل توضیح می دهد که تا چه حد بلشویکها همیشه در پایان در مقابل اهداف قول داده شده خودشان قرار می گیرند: آنها با حکم اعدام مخالفت می کردند، ولی حالا به کشتارهای دسته جمعی متوسل می شوند...»

اولاً، گفتن اینکه بلشویکها در زمان انقلاب هم با حکم اعدام مخالف بودند، دروغی محض است. در دومین کنگره حزب در سال ۱۹۰۳، هنگامی که بلشویسم برای اولین بار نمودار گشت، پیشنهاد شد که الغاء حکم اعدام به عنوان یکی از خواسته ها در برنامه حزب قرار گرفته و بعد اقامه بشود، ولی خلاصه مذاکرات نشان می دهند که این موضوع باعث به وجود آمدن این مسئله طعنه آمیز شد که: «برای نیکلای دوم هم؟». حتی در سال ۱۹۰۳ منشویکها هم جرئت فراخوانی برای رأی گیری درباره پیشنهاد مربوط به لغو حکم اعدام برای تزار را نکردند. و در ۱۹۱۷ در زمان حکومت کرنسکی، من در پراودا نوشتم که هیچ حکومت انقلابی نمی تواند حکم اعدام را باطل کند؛ مسئله در اینجا این است که یک حکومت خاص از این حکم بر علیه کدام طبقه سود خواهد جست. کائوتسکی تاکنون فراموش کرده است که در شرایط انقلاب چگونه بیاندیشد و آنقدر با اپورتونیسیم هرزه اشباع شده که قادر به تجسم این موضوع نیست که یک حزب انقلابی پرولتری علناً خیلی وقت پیش از پیروزی اش، لزوم مجازات اعدام را در خصوص ضدانقلابیون مورد تأیید قرار می دهد. کائوتسکی «صادق»، مرد درستکار و یک اپورتونیست صادق، کاملاً بی شرمانه مطالب دروغینی را درباره مخالفانش می نویسد.

ثانیاً، هر کسی که حداقل درکی از انقلاب داشته باشد به این نکته واقف خواهد گشت که در اینجا ما درباره انقلاب بطور کلی بحث و مفاوضه نمی کنیم، بلکه انقلابی را بررسی می کنیم که از میان کشتار بزرگ امپریالیستی خلقها ظهور کرده است. آیا کسی می تواند تصور یک انقلاب پرولتری را بکند که از درون چنین جنگی ظهور کرده و فارغ از توطئه گران ضدانقلابی و حملات صدها هزار مأمور وابسته به طبقات زمیندار و سرمایه دار باشد؟ آیا کسی می تواند تصور یک حزب انقلابی طبقه کارگر را بکند که برای چنین حملاتی آن هم در حین یک جنگ داخلی بی نهایت خشن، در حالیکه بورژوازی در فکر وارد ساختن نیروهای بیگانه برای سرنگونی حکومت کارگران می باشد، مجازات مرگ را تعیین نکند؟ هر کسی، بجز فضل فروشان بیچاره و مسخره، باید به این سوالات جواب منفی بدهد. لیکن کائوتسکی دیگر قادر نیست این مسائل را در جایگاه مشخص تاریخی شان به همان طریقی ببیند که قبلاً می دید.

ثالثاً، اگر که کائوتسکی دیگر ناتوان از تجزیه و تحلیل بوده و درباره بلشویکها دست به نوشتن مطالب دروغین می زند، اگر او نمی تواند فکر کند، یا حتی نمی تواند مسئله جنبه های مشخص و متمایز یک انقلاب برخاسته از چهار سال جنگ را در نظر بگیرد، اقلاً که می توانست یک نگرش دقیق تری نسبت به آنچه که در حول و حوش او می گذرد، داشته باشد. قتل کارل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ^۱ توسط مأمورین نظامی در جمهوری دمکراتیک آلمان، چه چیزی را ثابت می کند؟ فرار از زندان این مأموران، که بطور مضحکی محکومیتهای ملایمی به آنها داده شده بود، چه چیزی را ثابت می کند؟ Herr^۲ کائوتسکی و تمام حزب «مستقل» او

۱ - اشاره به قتل کارل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ بعد از قیام ناموفق برلن در ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹ - م

۲ - آقا - م

(مستقل از پرولتاریا ولی کاملاً متکی به تعصبات و خرافات خرده بورژوائی) از این حقایق طفره می روند و به نالیدن، محکوم ساختن و ضجه های مضحک قناعت می ورزند. کاملاً به این جهت است که کارگران انقلابی بیش از پیش در سراسر جهان از کائوتسکی ها، لونگوت ها، مک دونالدها و توراتی ها روی برگردانده و به کمونیستها می پیوندند، چون پرولتاریای انقلابی در مقابل ضدانقلاب به پیروزی نیاز دارد نه «محکوم کردن» توخالی آن. رابعاً، مثل اینکه ظاهراً اساس کتاب کائوتسکی را مسئله « تروریسم » تشکیل می دهد. این نکته از عنوان کتاب و نیز از بیان استامپفر مبنی بر اینکه « بدون تردید، کائوتسکی در این ادعا که اصل اساسی کمون نه تروریسم، بلکه حق انتخاب همگانی بود، محق است » آشکار می شود. من در «انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد» برای نشان دادن اینکه تمام این صحبتها درباره «اصل اساسی» یک تعبیر مطلق هجو آمیزی از مارکسیسم است، مدارک فراوانی را نقل کردم. هدف من در اینجا یک چیز دیگری است. برای نشان دادن اینکه تا چه اندازه تحقیقات کائوتسکی در باب مسئله « تروریسم » ارزشمند هستند و اینکه این تحقیقات در خدمت کدام طبقه می باشند، من مقاله کوتاهی از یک نویسنده لیبرال را تمام و کمال نقل خواهم کرد. این مقاله، نامه ای است به *The New Republic* (۲۵ ژوئن ۱۹۱۹) که یک روزنامه لیبرال آمریکائی است که بطور کلی، بیان کننده نقطه نظرات خرده بورژوائی است. به هر حال، بر نوشته های کائوتسکی ترجیح دارد زیرا آن دیدگاه را تحت عنوان سوسیالیسم انقلابی یا مارکسیسم ارائه نمی دهد.

این متن کامل نامه است:

مانرهایم^۸ و کولچاک^۹

آقای محترم: دول متحده از به رسمیت شناختن حکومت شورائی روسیه امتناع ورزیده اند چون، بطوری که اظهار می دارند:

- ۱- حکومت شوروی طرفدار آلمان است یا بود.
 - ۲- حکومت شوروی بر اساس تروریسم قرار گرفته است.
 - ۳- حکومت شوروی غیر دمکراتیک بوده و نماینده مردم روسیه نمی باشد.
- ضمناً دول متحده خیلی وقت پیش حکومت فعلی گاردهای سفید را در فنلاند تحت دیکتاتوری ژنرال مانرهایم، به رسمیت شناخته اند، گرچه چنین می نماید:

۱- که نیروهای آلمانی به افراد گارد سفید در سرنگون ساختن جمهوری سوسیالیستی فنلاند کمک کردند و ژنرال مانرهایم هم تلگرامهای متعددی حاکی از همفکری و احترام به قیصر فرستاد. در این ضمن حکومت شوروی به شدت با تبلیغات خود در میان سپاهیان جبهه روسیه، موجب تضعیف حکومت آلمان می شد. حکومت فنلاند به مراتب بیشتر از حکومت روسیه، طرفدار آلمان بود.

۲- که حکومت فعلی فنلاند با به دست گرفتن زمام قدرت، با خونسردی تمام در عرض چند روز ۱۶.۷۰۰ نفر از اعضای جمهوری سوسیالیستی پیشین را اعدام کرده و بیش از ۷۰.۰۰۰ نفر را در اردوگاههای گرسنگی محبوس ساخت. در مقابل آن، کل اعدامهای انجام شده در

۸- Mannerheim

۹- Kolchak

روسیه برای سالی که تا اول نوامبر ۱۹۱۸ طول کشید، رسماً ۳۸۰۰ تن بود، منجمله بسیاری از مأموران فاسد شوروی و نیز ضدانقلابیون. حکومت فنلاند به مراتب تروریستی تر از حکومت روسیه بود.

۳- که پس از کشتن و محبوس ساختن تقریباً ۹۰.۰۰۰ سوسیالیست و راندن بیش از ۵۰.۰۰۰ نفر به طرف مرز روسیه، حکومت گاردهای سفید شرایط را به اندازه کافی مناسب برای برگزاری انتخابات دید و تذکر این نکته لازم است که فنلاند کشوری کوچک با حوزه انتخابیه ای تنها در حدود ۴۰۰.۰۰۰ تا است. علیرغم تمام پیش بینی ها، یک اکثریتی از سوسیالیستها انتخاب گشتند ولی ژنرال مانرهایم همانند متحدانش بعد از انتخابات ولادی وستک^{۱۰}، به هیچ یک از آنها اجازه نداد که در کرسی خود قرار بگیرد. در این ضمن حکومت شوروی تمام آنهایی را که برای گذراندن زندگی هیچ فعالیت مفیدی را انجام نمی دادند، از حق رأی دادن محروم ساخته بود. حکومت فنلاند بطور قابل ملاحظه ای کمتر از حکومت روسیه دمکراتیک بود.

و این داستان درباره آن قهرمان بزرگ دمکراسی و نظم نوین آدمیرال کولچاک از امسک^{۱۱} ممکن است بارها تکرار گردد، آدمیرالی که حکومتهای متحده از او حمایت کرده، او را تأمین و مجهز ساخته و حالا در شرف تأیید رسمی اش هستند.

بنابراین هر گونه استدلالی که متفقان بر ضد شناسائی شورویها دارند می تواند با نیرو و صداقت بیشتری بر علیه مانرهایم و کولچاک همراه باشد. تاکنون این یکی ها به رسمیت شناخته شده اند و محاصره روسیه قحطی زده باز هم شدیدتر می شود.

استوارت چیس^{۱۲}

واشنگتن، دی سی.

این نامه که یک بورژوا لیبرال آن را نوشته، به بهترین وجهی تمام پستی های کائوتسکی ها، مارتف ها^{۱۳}، چرنف ها^{۱۴}، برانتینگ ها^{۱۵} و دیگر قهرمانان انترناسیونال زرد برن و خیانت آنها را به سوسیالیسم، نشان می دهد.

برای اینکه اولاً، کائوتسکی و تمامی این قهرمانان، درباره روسیه شوروی در باب مسئله تروریسم و دمکراسی، دروغ بافی می کنند. ثانیاً، آنها جریانات را نه از نقطه نظر مبارزه طبقاتی، به همانسان که در واقع در مقیاس جهانی و در حادثترین شکل ممکنه خود تکامل می یابد، بلکه از دیدگاه یک خرده بورژوا و آدم کوتاه فکری ارزیابی می کنند که در آرزوی آن چیزهایی است که ممکن بود واقع شوند. مثلاً اگر هیچ پیوند نزدیکی بین دمکراسی بورژوائی و سرمایه داری وجود نمی داشت، اگر در دنیا هیچ گارد سفیدی یافت نمی شد، اگر بورژوازی جهانی از آنها پشتیبانی نمی کرد و غیره و غیره. ثالثاً، مقایسه این نامه آمریکائی با نوشته های

۱۰ - Vladivostok

۱۱ - Omsk

۱۲ - Stuart Chase

۱۳ - Martovs

۱۴ - Chernovs

۱۵ - Brantings

کائوتسکی و شرکاء ، آشکارا نشان خواهد داد که نقش عینی و واقعی کائوتسکی همانا چاکری در آستان بورژوازی است.

بورژوازی جهانی در تلاش برای نابودی قدرت شوروی، با این ادعا که حکومتی تروریستی و غیر دمکراتیک است، مانرهایم ها و کولچاک ها را در زیر چتر حمایت خود قرار می دهد. واقعیتها اینطور هستند. و کائوتسکی، مارتف، چرنف و شرکاء هم فقط همراه با بورژوازی درباره تروریسم و دمکراسی به نغمه سرائی می پردازند، و هدف بورژوازی جهانی از این نغمه سرائی چیزی نیست بجز فریب کارگران و درهم کوبیدن انقلاب آنها. صداقت شخصی آن «سوسیالیستهای» که از روی کند ذهنی شان «صادقانه» همان نغمه را سرمی دهند، به هیچ وجه ماهیت واقعی آن نغمه را عوض نمی کند. «اپورتونیستهای صادق» یعنی کائوتسکی ها، مارتف ها، لونگوت ها و شرکاء به ضدانقلابیون «صادقی» (با بی عرضگی بی مانند آنها) مبدل گشته اند.

یک لیبرال آمریکائی می فهمد - نه به دلیل اینکه از لحاظ تئوریک توانائی آن را دارد، بلکه تنها چون ناظر دقیق پیشرفته و جریانات از یک روزنه به قدر کافی وسیع و در یک مقیاس جهانی است - که بورژوازی جهانی دست به سازماندهی و برپائی یک جنگ داخلی بر علیه پرولتاریای انقلابی زده و بنابراین از کولچاک و دنیکن در روسیه، از مانرهایم در فنلاند، از خادمان بورژوازی در قفقاز یعنی منشویکهای جورجیان^{۱۶}، از امپریالیستها و کرنسکی های لهستانی در لهستان، از شیدمانها در آلمان و از ضدانقلابیون (منشویکها و سرمایه داران) در مجارستان و غیره حمایت می کند.

ولی کائوتسکی همانند آدم کوتاه فکر مرتجع و کینه توزی، درباره ترسها و خوفهای جنگ داخلی شروع به ندبه و زاری می کند! تمام اثرات درک انقلابی و تمام نمود واقع گرائی تاریخی (چون مدت زمانی است که اجتناب ناپذیری تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی به واقعیت پیوسته است) ناپدید گشته اند. به علاوه این کار مستقیماً بورژوازی را تقویت و به آنها کمک می کند، و کائوتسکی هم عملاً در جنگ داخلی که در تمام جهان مشتعل گشته آشکارا در کنار بورژوازی قرار دارد.

فریادها، شکایتها، گریه و زاری ها و هیجانات کائوتسکی در مورد جنگ داخلی همگی در خدمت مکتوم داشتن ناکامی او به عنوان یک تئوریسین می باشند. برای اینکه بلشویکها محق بودن خودشان را خیلی وقت پیش به اثبات رسانیده اند، آنها در پائیز ۱۹۱۴ به دنیا اعلام داشتند که جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی مبدل خواهد گشت. مرتجعان رنگ و وارنگ از این حرف عصبانی شده یا فقط به آن خندیدند، ولی باز هم بلشویکها محق بودند. این آقایان برای مکتوم داشتن ورشکستگی کاملشان، حماقت و کوتاهی بینی شان، باید تلاش می کردند تا خرده بورژوازی را با نشان دادن فجایع و نکبت های جنگ داخلی مرعوب بکنند. این دقیقاً کاری است که کائوتسکی به عنوان یک رجل سیاسی انجام می دهد.

تا چه حدود مضحکی، کائوتسکی در این کار پیش رفته است. این را می توان از جملات زیر تشخیص داد. او ادعا می کند که گویا هیچ امیدی به یک انقلاب جهانی وجود ندارد - و شما فکر می کنید که مبنای استدلال او را چه چیزی تشکیل می دهد؟ یک انقلاب در اروپا با خصوصیات [انقلاب] روسی به مفهوم «وقوع Entfesselung جنگ داخلی در سراسر دنیا در مدت یک نسل کامل» خواهد بود، و به علاوه نه فقط یک جنگ طبقاتی واقعی، بلکه یک «جنگ برادر

کشی میان پرولترها» خواهد بود. حروفی که بر روی آنها تکیه شده متعلق به کائوتسکی بوده و استامپفر آنها را – البته با به به و چه چه – نقل کرده است.

بله ارادل و دژخیمان شیدمان برای تمجید این حرفها دلیل خوبی در دست دارند! ما در اینجا با یک «رهبر سوسیالیست» ای روبرو هستیم که مردم را با شیخ انقلاب ترسانده و آنها را از انقلاب می‌رماند! ولی خیلی عجیب است چون در اینجا مطلبی است که کائوتسکی آن را مسکوت می‌گذارد، [امپریالیستهای] پر قدرت آنتانت به مدت تقریباً دو سال است که بر علیه روسیه مشغول مبارزه هستند و بدان وسیله، انقلاب در این کشورها به جنب و جوش درمی‌آید. اگر انقلاب حتی همین حالا هم شروع بشود، حتی اگر تنها در مرحله ابتدائی و در یک یا دو تا از کشورهای بزرگ آنتانت، این کار فی الفور به جنگ داخلی در روسیه پایان خواهد داد و فی الفور، صدها میلیون نفر را در مستعمرات، که در آنجا عصیان و خشم مردم به نقطه غلیانی رسیده و تنها از طریق اعمال قهر کشورهای اروپائی با آن مقابله می‌شود، آزاد خواهد ساخت. حالا کائوتسکی برای اعمالش، علاوه بر پلیدی روح پست اش که در طول جنگ امپریالیستی آن را نشان داده، آشکارا انگیزه دیگری را به پیش می‌کشد – او از جنگ داخلی دنباله دار در روسیه می‌ترسد. و این ترس او را از دیدن مبارزه بورژوازی کل جهان با روسیه، باز می‌دارد. یک انقلاب در یکی یا دو تا از کشورهای ابرقدرت اروپائی کاملاً سلطه بورژوازی جهانی را به تحلیل برده، خیلی از شالوده های تسلط او را نابود و بالاخره در هیچ کجا برای او پناهگاه مطمئنی باقی نخواهد گذاشت.

جنگ دو ساله بورژوازی جهانی بر علیه پرولتاریای انقلابی روسیه عملاً انقلابیون را در همه جا تشجیع کرده است، چون می‌کند که پیروزی در یک مقیاس جهانی خیلی نزدیک و آسان است.

تا آنجائی که به جنگ داخلی «بین پرولترها» مربوط می‌شود، ما آن استدلال را از چرنف ها و مارتف ها هم شنیده ایم. برای تشخیص نادرستی عمیق آن، مثال ساده ای را در نظر می‌گیریم. به هنگام انقلاب کبیر فرانسه، بخشی از دهقانان، دهقانان ونده^{۱۷}، بر له پادشاه و بر علیه جمهوری جنگیدند. در ژوئن ۱۸۴۸ و مه ۱۸۷۱، بخشی از کارگران در لشکرهای کاوی ناک^{۱۸} و گالیفه^{۱۹} که توانستند صدای انقلاب را خاموش سازند، به خدمت پرداختند. حال اگر شخصی استدلالش این بود که: من از «جنگ داخلی میان دهقانان در فرانسه سال ۱۷۹۲ و میان کارگران در ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱» متأسفم، شما درباره او چه می‌گفتید؟ شما حتماً می‌گفتید که این شخص یک آدم ریاکار و مدافع ارتجاع، سلطنت و کاوی ناکها است. و البته حق به جانب شما خواهد بود.

امروز، تنها یک خرفت در مانده از درک این موضوع عاجز خواهد ماند که آنچه در روسیه اتفاق افتاده است (و در بقیه جهان شروع شده یا مراحل رشد خود را می‌گذراند) عبارت است از جنگ داخلی از طرف پرولتاریا بر علیه بورژوازی. هیچ مبارزه طبقاتی نبوده، و نمی‌تواند باشد، که در آن بخشی از طبقه پیشرو در کنار نیروهای ارتجاعی باقی نمانده باشد. این امر در مورد جنگ داخلی هم صدق می‌کند. بخشی از کارگران عقب مانده عزم کمک به بورژوازی

۱۷ - Vendee ناحیه ای در غرب فرانسه که صحنه شورشهای سلطنت طلبان بود. (۹۶ - ۱۷۹۳) - م

۱۸ - Cavaignac نام ژنرالی که قیام کارگران پاریس را در ۱۸۴۸ سرکوب ساخت.

۱۹ - Galliffet

برای یک دوره طولانی یا کوتاه مدت را دارند. ولی تنها اراذل می توانند از این موضوع برای موجه جلوه دادن پیوستن خودشان به بورژوازی استفاده کنند.

از لحاظ تئوریک، این امتناعی است از درک آن چیزهایی که حقایق تکامل و توسعه جنبش کارگری جهان پیوسته از ۱۹۱۴ تاکنون، درباره آنها مشغول داد زدن و هشدار دادن بود. جدائی اقشار فوقانی طبقه کارگر که به وسیله یک نوع زندگی خاص طبقه متوسط و اپورتونیسیم فاسد گشته و با «شغل های گوارا» و باج سبیل های بورژوائی دیگر تطمیع می شد در پائیز سال ۱۹۱۴ در یک مقیاس جهانی شروع به شکل گیری کرده و بین سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۸ به تکامل کاملش رسید. کائوتسکی با بی اعتنایی به این واقعیت تاریخی و نکوهش کمونیستها بخاطر شکاف [انداختن] در جنبش، برای هزارمین بار، نقش خودش را به عنوان چاکر آستان بورژوازی نشان می دهد.

در طی چهل سال یعنی از ۱۸۵۲ تا ۱۸۹۲، مارکس و انگلس سخن از بخشی (یعنی اقشار بالائی، رهبران و «آریستوکراسی») از کارگران در بریتانیا به میان می آوردند که بطور دائم التزایدی بورژوائی می شدند و این امر به واسطه منافع و امتیازات مستعمراتی و انحصارات آن کشور به وقوع می پیوست. مثل روز روشن است که انحصارات امپریالیستی قرن بیستم در تعدادی از کشورهای دیگر ملزم و در پی ایجاد همان پدیده نظیر بریتانیا هستند. در تمام کشورهای پیشرفته ما شاهد فساد، رشوه گیری و پیوستن رهبران طبقه کارگر و اقشار فوقانی این طبقه به بورژوازی هستیم و این کار در نتیجه صدقه هایی است که از طرف بورژوازی داده می شود، که برای این رهبران «شغل های گوارا» تأمین کرده، از منافع ذره بی مقداری به اقشار بالائی می دهد، بدترین دستمزد و شاق ترین کارها را به کارگران عقب مانده ای که وارد کشور می شوند تحمیل می کند و امتیازات «اشرافیت کارگری» را در مقابل اکثریت طبقه کارگر افزایش می دهد.

جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ خیانت رهبران و اقشار فوقانی پرولتاریا، خیانت تمام سوسیال - شونیستها، گومپرزها^{۲۰}، برانتینگ ها، رنادل ها^{۲۱}، مک دونالدها، شیدمانها و غیره را به سوسیالیسم و وفاداری نسبت به بورژوازی، بطور انکار ناپذیری اثبات کرده است. و بدیهی است که بخشی از کارگران با بی حالی و تنبلی مطلق، تا مدت زمانی به دنبال این اراذل بورژوائی کشیده خواهند شد.

اکنون انترناسیونال برن، انترناسیونال هویس مانرها^{۲۲}، واندروالدها^{۲۳} و شیدمانها بمثابه انترناسیونال زرد این خائنین به سوسیالیسم شکل کاملی به خود گرفته است. اگر با آنها مبارزه نشود، اگر شکافی که آنها به وجود آورده اند، از بین نرود، در آن صورت دیگر مکانی برای سوسیالیسم واقعی و فعالیت صادقانه به نفع انقلاب اجتماعی وجود نخواهد داشت.

بگذار مستقل های آلمانی برای نشستن بین دو صندلی^{۲۴} تقلا بکنند - سرنوشت آنها چیزی بیش از این نخواهد بود. شیدمانها، کائوتسکی را به عنوان «مرد خودشان» در آغوش کشیده و استامپفر هم این را تبلیغ می کند. در حقیقت، کائوتسکی رفیق با ارزشی برای شیدمانها محسوب

۲۰ - Gomperses

۲۱ - Renaudels

۲۲ - Huysmauses

۲۳ - Vanderveldes

۲۴ - بین دو صندلی نشستن کنایه ای است از لنین درباره اپورتونیسیت ها. (م)

می شود. وقتی هیلفردینگ^{۲۵}، مستقل دیگر و دوست کائوتسکی، در لوسرن^{۲۶} (۵) پیشنهاد کرد که شیدمان از انترناسیونال اخراج گردد، رهبران واقعی انترناسیونال زرد فقط به او خندیدند. پیشنهاد او یا نمونه ای از حماقت مفرط یا نمونه ای از سالوسی مفرط بود؛ او می خواست که به عنوان یک چپ در میان توده های کارگر به خودنمایی پرداخته و در همان حال، جای خود را در انترناسیونال خادمان بورژوازی حفظ کند! صرف نظر از آنچه که باعث انگیزش این رهبر (هیلفردینگ) شد، در نتیجه ذیل دیگر نمی توان تردید داشت - جبونی و بی عرضگی مستقل ها و پیمان شکنی شیدمانها، برانتیگ ها و واندروالدها حتماً به یک جنبش نیرومندتر توده های پرولتری، مستقل و جدا از این رهبران خائن منجر خواهد شد. در بعضی از کشورها، امپریالیسم می تواند به کار جدا ساختن کارگران تا یک مرحله نسبتاً طولانی ادامه بدهد. نمونه بریتانیا این حکم را ثابت می کند، ولی یگانگی انقلابیون و اتحاد توده ها با انقلابیون و طرد عناصر زرد، در یک مقیاس جهانی، با قاطعیت و مطمئناً به پیشروی خودش ادامه می دهد. موفقیت عظیم انترناسیونال کمونیست مهر اثباتی است بر این امر: در آمریکا، یک حزب کمونیست تشکیل گردیده است (۶)، در پاریس، کمیته احیاء تماسهای بین المللی^{۲۷} (۷) و کمیته دفاع سندیکائی^{۲۸} (۸) به نفع انترناسیونال سوم، پا به میدان گذارده اند، و علاوه بر این دو روزنامه چاپ پاریس از انترناسیونال سوم حمایت می کنند: روزنامه انترناسیونال^{۲۹} (۹) متعلق به ریموند پری کا و روزنامه تیره سنسور^{۳۰} (۱۰) (بلشویک؟) متعلق به ژرژ آنگتی. در بریتانیا، ما در آستانه تشکیل یک حزب کمونیست هستیم که با این کار، بهترین عناصر حزب سوسیالیست بریتانیا، کمیته های شاپ استواردز^{۳۱} (۱۱)، افراد انقلابی عضو اتحادیه های کارگری و غیره در همبستگی و اتحاد قرار می گیرند. چپ های سوئد، سوسیال دمکراتهای نروژی، کمونیستهای آلمانی، احزاب سوسیالیست ایتالیا و سوئیس سرسختانه در کنار اسپارتاکیست های آلمانی (۱۲) و بلشویکهای روسیه قرار گرفته اند.

انترناسیونال کمونیستی در طی چند ماه بعد از تشکیل آن در اوایل امسال، مبدل به یک سازمان جهانی شده که توده ها را رهبری می کند و بدون قید و شرط دشمن خائنان به سوسیالیسم در انترناسیونال زرد برن و اتحادیه لوسرن خواهد بود.

در پایان خبری کاملاً آموزنده می خوانیم که روشنگر نقشی است که رهبران اپورتونیست اجراء کرده اند. روزنامه لافویله (۱۳) چاپ ژنو در یک ضمیمه ویژه چاپ شده به چندین زبان خارجی، خبر کنفرانس سوسیالیستهای زرد را در ماه اوت در لوسرن نشر داد. چاپ انگلیسی این روزنامه (شماره ۴، چهارشنبه ۶ اوت) دارای مصاحبه ای با ترولسترا، رهبر معروف حزب اپورتونیستی در هلند، می باشد.

« ترولسترا گفت که انقلاب نهم نوامبر آلمان باعث سراسیمگی زیادی در میان رهبران سیاسی و صنفی هلند شده بود. برای چند روز متوالی، دسته های حاکم در هلند در یک حالت اضطراب

Hilferding - ۲۵

Lucerne - ۲۶

The committee for the Re - establishment of international contacts - ۲۷

The syndicalist Defence Committee - ۲۸

L' Internationale - ۲۹

Le Tire Censure - ۳۰

The shop stewards committees - ۳۱

و وحشت به سر می بردند، مخصوصاً اینکه شنیده بودند که در ارتش عملاً ناآرامی عمومی به وقوع پیوسته است.

او در ادامه می گوید که شهرداران رتردام و لاهه در پی ایجاد سازمانهای خاص خودشان بمثابة یک نیروی کمکی ضدانقلاب، بودند. کمیته ای متشکل از ژنرال های پیشین - در میان این ژنرال ها، افسر پیری بود که به شرکت در سرکوبی قیام بکسورها در چین مباحثات می کرد - تلاش می کردند تا برخی از رفقای ما را به اقدام مسلحانه بر ضدانقلاب تشویق کرده و آنها را گمراه سازند. طبیعی است که تلاشهای آنها در این مورد نتیجه وارونه ای ببار آورده و زمانی در رتردام به نظر می رسید که یک شورای کارگری برپا خواهد گشت. لیکن رهبران سیاسی و صنفی، این روشها را قبل از موقع^{۳۲} دانسته و خودشان را در حدود تنظیم یک برنامه حداقل کارگری و انتشار یک درخواست شدید اللحن از توده ها مقید ساختند.»

این چیزی است که ترولسترا گفت. او لاف زنی زیادی هم می کند و شرح می دهد که چگونه سخنرانی های آتشین انقلابی که در آن حتی دعوت به تصرف قدرت هم شده بود انجام داده است، چگونه او به عدم کفایت پارلمان و دمکراسی سیاسی هم واقف گشته و مبارزه از طریق «راههای غیرقانونی» و «دیکتاتوری پرولتاریا» را در دوران گذار و غیره و غیره مورد تأیید قرار داده است.

ترولسترا نمونه شاخصی است از رهبری فرومایه و اپورتونیست، که به بورژوازی خدمت کرده و کارگران را فریب می دهد. در حرف، او همه چیز را قبول خواهد کرد - شوراهای کارگری، دیکتاتوری پرولتری و هر چیزی که دلتان بخواهد. ولی عملاً، او خائن پست نسبت به کارگران و عامل بورژوازی است. ترولسترا رهبر آن «رهبران سیاسی و صنفی» است که در سرنوشت سازترین لحظه، بورژوازی هلند را با ملحق ساختن نیروهای خودی به آنها نجات دادند.

آن حقایق فاش شده به وسیله ترولسترا به قدر کافی واضح بوده و به یک جهت بسیار صریحی اشاره می کند. ارتش هلند بسیج گشته و پرولتاریا در ارتشی با بخشهای فقیر مردم، مسلح و متحد شده بود. انقلاب آلمان کارگران را تحریک به قیام کرده و «عملاً ناآرامی عمومی در ارتش» به وجود آمده بود. خوب، واضح است که وظیفه رهبران انقلابی عبارت بود از رهبری توده ها به سوی انقلاب، و نه از دست دادن لحظه مناسب، هنگامی که تسلیح کارگران و تأثیر انقلاب آلمان می توانست موضوع را فی الفور به آخر برساند.

ولی رهبران خیانت پیشه که ترولسترا در رأس آنها قرار گرفته است، نیروهای خودشان را به بورژوازی ملحق می سازند. کارگران را با رفرم ها و هنوز هم بیشتر با وعده های رفرم از حرکت بازداشتند. «درخواستهای شدید اللحن» و عبارت انقلابی را برای آرام کردن - و فریب دادن - کارگران بکار می بردند. همین ترولستراها و «رهبران» مشابه او، که انترناسیونال دوم برن و لوسرن را تشکیل می دهند، با کمک به بورژوازی در آرام ساختن ارتش، سرمایه داری را نجات دادند.

جنبش کارگری با به کنار انداختن این خائنان و خیانت پیشگان، ترولستراها و کائوتسکی ها، به حرکت خود ادامه داده و خودش را از قید آن قشر بالائی مبدل شده به قشر بورژوائی، که توده ها را گمراه ساخته و سیاست های سرمایه داری را تعقیب می کند، خلاص خواهد کرد.

بعد التحریر

کائوتسکی به حکم مقاله استامپفر دیگر در مورد نظام سیاسی شوروی سکوت کرده است. آیا او از این مسئله اصلی صرف نظر کرده است؟ آیا او باز هم در پی دفاع از چیزهای مبتذل و پیش پا افتاده ای است که در رساله او « بر علیه دیکتاتوری پرولتاریا » بیان شده است؟ آیا او ترجیح می دهد که از این موضوع عمده چشم پوشی کرده و مسائل فرعی دیگر را به پیش بکشد؟ برای پاسخ به همه این سوالات باید منتظر بررسی و تحقیق درباره رساله کائوتسکی بود.

منتشره در سپتامبر ۱۹۱۹
در شماره ۵ مجله انترناسیونال کمونیست
امضاء: ن. لنین

کلیات آثار
جلد ۳۰
ص ۲۷ - ۳۷

توضیحات

- ۱- کارل کائوتسکی (۱۹۳۸ - ۱۸۵۴) - رهبر سوسیال دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم. او در ابتدا مارکسیست بود ولی بعدها به عنوان مرتد از مارکسیسم و ایدئولوگ سانتریسم (کائوتسکیسم) شهرت یافت. این ایدئولوژی خطرناک ترین و موذی ترین نوع اپورتونیزم بود.
- ۲- کارل لیبکنشت (۱۹۱۹ - ۱۸۷۱) - چهره ای برجسته در جنبش طبقه کارگر آلمان و جهان. رهبر سوسیال دمکراتهای جناح چپ آلمان. یکی از سازمان دهندگان و رهبران گروه اسپارتاکوس. در انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ آلمان، همراه با روزا لوکزامبورگ، پیشاهنگ انقلابی کارگران آلمان، شرکت جستند. لیبکنشت روزنامه Die Rote Fahne (بیرق سرخ) را انتشار داده و بنیانگذار حزب کمونیست آلمان و یکی از رهبران قیام کارگران برلین در ژانویه ۱۹۱۹ بود. بعد از سرکوبی قیام، او از طرف ضدانقلابیون به قتل رسید.
- ۳- روزا لوکزامبورگ (۱۹۱۹ - ۱۸۷۱) - رهبر برجسته جنبش جهانی طبقه کارگر و جناح چپ انترناسیونال دوم، بنیانگذار و رهبر حزب سوسیال دمکرات لهستان. او از سال ۱۸۹۷ نقش فعالی را در جنبش سوسیال دمکراتیک آلمان ایفا کرد. روزا لوکزامبورگ یکی از بنیانگذاران گروه اسپارتاکوس در آلمان بود. در انقلاب ۱۹۱۸، او یکی از رهبران پیشاهنگ انقلابی کارگران آلمان بود. روزا لوکزامبورگ سهم ارزنده ای در کنگره گشایشی حزب کمونیست آلمان داشت و بالاخره در ژانویه ۱۹۱۹، توسط ضدانقلابیون به قتل رسید.
- ۴- اشاره ای است به تشکیلات احزاب سوسیال - شونیستی و سانتریستی که در کنفرانسی در برن به تاریخ فوریه ۱۹۱۹ با هدف احیاء انترناسیونال دوم به وجود آمد.

۵- یکی از کنفرانس های انترناسیونال دوم که در (۹ - ۲) اوت ۱۹۱۹ در شهر لوسرن واقع در سوئیس برگزار شد.

۶- حزب کمونیست آمریکا در سپتامبر ۱۹۱۹ به وجود آمد. تحت تأثیر انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر روسیه، جناح چپ حزب سوسیالیست آمریکا مبدل به هسته اولیه حزب کمونیست آمریکا شد.

۷- کمیته احیاء تماس های بین المللی توسط نمایندگان فرانسوی کنفرانس سوسیالیستی بین المللی زیمر والد (سپتامبر ۱۹۱۵) در ژانویه ۱۹۱۶ در پاریس تشکیل شد. این کمیته فعالیت ترویجی را بر علیه جنگ امپریالیستی رهبری کرده و تعداد زیادی جزوات و اعلامیه های افشاگرانه درباره اهداف غارتگرانه امپریالیست ها و خیانت سوسیال شونیستها به منافع طبقه کارگر نشر و پخش می کرد. تحت تأثیر انقلاب اکتبر روسیه و اعتلای جنبش کارگری در فرانسه، این کمیته به مرکز فعالیت عناصر انقلابی و انترناسیونالیست مبدل گشت. در سال ۱۹۲۰، این کمیته در حزب کمونیست فرانسه ادغام شد.

۸- کمیته دفاع سندیکالیستی در پائیز سال ۱۹۱۶ توسط گروهی از اتحادیه گرایانی که از کمیته احیاء تماس های بین المللی دوری گزیده بودند، به وجود آمد. افراد سندیکالیست فعالیت پارلمانی را رد می کردند. در ماه مه ۱۹۱۹، کمیته دفاع سندیکالیستی تصمیم گرفت که به انترناسیونال کمونیستی بپیوندند؛ انقلابی ترین عناصر آن وارد کمیته انترناسیونال سوم شدند.

۹- انترناسیونال - روزنامه هفتگی اتحادیه کارگران فرانسوی و ارگان کمیته دفاع سندیکالیستی، که از فوریه تا جولای ۱۹۱۹ در پاریس انتشار می یافت.

۱۰- تیره سنسور - روزنامه ای یومیه با تمایلات کمونیستی که از آوریل تا ژوئن ۱۹۱۹ در پاریس انتشار می یافت.

۱۱- کمیته شاپ استواردز - نهادهای انتخابی کارگران که در بسیاری از مؤسسات صنعتی در جنگ اول جهانی در بریتانیا به وجود آمدند. به هنگام مداخله مسلحانه خارجی در روسیه بعد از انقلاب اکتبر، این کمیته ها به حمایت از روسیه شوروی برخاستند. بعضی از رهبران آنها (ویلیام کالاجر و دیگران) به حزب کمونیست بریتانیا پیوستند.

۱۲- اسپارتاکیست ها - اعضای سازمان انقلابی سوسیال دمکراتهای چپ آلمان، که توسط کارل لیبکنشت، روزا لوکزامبورگ، فرانتس مهرینگ و کلارا زتکین در شروع جنگ اول جهانی تأسیس یافت. اسپارتاکیست ها ترویج انقلابی را در بین توده ها هدایت کرده، دمونستراسیون های توده ای ضد جنگ را سازمان داده، اعتصابات را رهبری کرده و بالاخره خصلت امپریالیستی جنگ جهانی و خیانت رهبران اپورتونیست سوسیال دمکراسی را افشا می کردند. در نوامبر ۱۹۱۸، در طی انقلاب آلمان، اسپارتاکیست ها اتحادیه اسپارتاکوس را تشکیل دادند. در کنگره گشایشی ۳۰ دسامبر ۱۹۱۸ تا اول ژانویه ۱۹۱۹، آنها حزب کمونیست آلمان را تشکیل دادند.

۱۳- لافویله - روزنامه ای یومیه که از اوت ۱۹۱۷ در ژنو انتشار می یافت. اگر چه رسماً این روزنامه به هیچ حزبی تعلق نداشت، ولی از موضع اپورتونیستی انترناسیونال دوم جانبداری می کرد.

کمونیستهای انقلابی

www.k-en.com

info@k-en.com